در رابطه با شعار «مرگ بر ستمگر ...» و نقش «زبان و کلام» در نفرت‌پراکنی

حنیف حیدرنژاد- در گذارِ مردم ایران از جمهوری اسلامی به سوی ایرانِ نوین و به سوی دموکراسی، گروه‌های سیاسی با ایدئولوژی‌های مختلفی رو در روی هم صف‌کشی کرده‌اند. رهبران این گروه‌ها با تنظیم شعارهای مشخص و طرح آنها به اَشکال مختلف در جامعه، به دنبال آن هستند که مشخص کنند طرفدار چه راه و رسمی هستند و همچنین در قالبِ شعارهائی که طرح می‌کنند، مخالف یا دشمنِ سیاسی خود را نیز نشانه می‌روند. با چنین خط قرمزهائی، آنها نشان می‌دهند چه می‌خواهند و چه نمی‌خواهند.

به این نمونه‌ها توجه کنید:
«مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر»
«نه سلطنت نه رهبری، دموکراسی برابری»
«شاهزاده، آقازاده، قدغن قدغن»
«مرگ بر سه فاسد، ملا چپی مجاهد»
«رهبر ما پهلویه، هر کی نگه اَجنبیه»

شعارهای بالا هم فراخوان مرگ می‌دهند و هم خواهانِ حذف «دیگری» هستند.

گروهائی که چنین شعارهائی سر می‌دهند به رقابت سالم در دنیای مبارزه سیاسی باور ندارند. آنها با خودحق‌پنداری، گروه خود، ایدئولوژی خود، حزب و گروه و سازمان و دسته و تفکر و سرانجام «رهبر» خود را بالاتر از هر کسی دانسته و با قِداست و پرستش آن، هرگونه نقدِ خود از سوی دیگران را نشانه دشمنی تلقی کرده و برای نابودیِ طرف مقابل شعار تنظیم کرده تا با آمادسازی‌های ذهنی و فکریِ لازم، در زمان مناسب، حذف فیزیکی نیرو یا نیروهای مخالف خود را عملی کنند. مردم ایران این روند را به خوبی در دوره ۴۶ ساله جمهوری اسلامی بطور روزمره تجربه کرده است.

چه باید کرد؟

مبارزه سیاسی اگر فقط برای «تغییر قدرت سیاسی» باشد، می‌تواند در نظام سیاسی جدید همچنان بر پایه حذف فیزیکی دیگران و «غیرخودی»ها به پیش برود. اما اگر هدف از مبارزه سیاسی، فراتر از تصاحب قدرت سیاسی، «تغییر نظام ارزشی» کنونی باشد، در چنین حالتی، مبارزه سیاسی بین نیروهای مختلف، از یک قانون و منطق دیگر تبعیت خواهد کرد. قانونی که در آن احترام بهم- احترام با تائید فرق دارد- ارزش محسوب شده و باید رعایت شود. یک نظام ارزشی جدید که در آن بر نقد هم، پرهیز از خشونت کلامی و فیزیکی و پرهیز از نفرت‌پراکنی یا حذف فیزیکی و احترام به حکومت قانون، حاکم است.

مرسوم است که می‌گویند: «چرخ را نباید از نو اختراع کرد». برای آنکه ما ایرانیان فرهنگِ دموکراتیک را در خود بنیانی کرده و آن را زندگی کنیم، نباید همه چیز را از صفر شروع کنیم. ما می‌توانیم از تجربه و میراث جوامعی که همین روند را طی کرده‌اند کمک بگیریم.

کشورهای لیبرال دموکرات یا کشورهای غربی از ارزش‌های حقوق بشری پیروی کرده و نظام سیاسی و قوانین حاکم بر آنها نیز بر همین پایه شکل گرفته است. در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و جدایی‌ناپذیرِ آنان اساس آزادی و عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد، از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده که وجدان بشریت را به خشم آورده و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان والا ترین آمال بشر اعلام شده است...»

در اینجا بر «تحقیر حقوق بشر» تاکید می‌شود، یعنی نه تنها نقض حقوق بشر، بلکه تحقیر حقوق بشر نیز مجاز نیست. یعنی هیچ گروه انسانی (دولت، حزب، سازمان سیاسی، گروه دینی یا فرقه مذهبی و...) نمی‌تواند یک گروه انسانی

دیگر را تحقیر کند، زیرا «کلیه اعضای خانواده بشری حقوق یکسان و جدایی‌ناپذیر و حیثیت ذاتی یکسان و جدائی‌ناپذیر» دارند.

با چنین دیدی به انسان است که پس از این مقدمه در اعلامیه جهانی حقوق بشر تاکید می‌شود: ماده (۱) «هرکس می‌تواند بدون هیچگونه تمایز مخصوصا از حیث نژاد، رنگ، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد.»

تا آنجا که به موضوع این مقاله مربوط می‌شود، در این ماده تاکید بر «هر کسی» با هر «عقیده سیاسی» مهم است. در ادامه همچنین می‌خوانیم: ماده (۱۹) «هرکس حقِ آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.»

در اینجا نه تنها بر آزادی عقیده تاکید می‌شود، بلکه تاکید می‌شود که «نباید از داشتن عقیده خود، بیم و اظطراب داشت.»

بند یک ماده ۲۰ نیز می‌گوید: «هرکس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت‌های مسالمت‌آمیز تشکیل دهد.»

در تفکر مبتنی به پذیرش اعلامیه جهانی حقوق بشر، تکثر تفکر و تفاوتِ عقیده سیاسی، تنوع عقیده و مذهب و یا تعلق به هر قومیت و گرایش فکری و... نه تنها امری پذیرفته شده است، بلکه باید به آن احترام گذاشت و باید آزادی (آزادی موجودیت آن، آزادی بیان، آزادی مراسم، آزادی اجتماعات) مرتبط با آن را به رسمیت شناخت و تضمین نمود.

در کشورهای لیبرال دموکرات غربی همین ارزش‌های بنیادین حقوق بشری در قانون اساسی و قوانین مختلف آنها وارد شده و این کشورها نه تنها باورمند به آن، بلکه پایبند و وفادار به این ارزش‌ها هستند. مبارزه احزاب و گروه‌های سیاسی در کشورهای لیبرال دموکرات غربی بر اساس احترام به همدیگر و پرهیز از تحقیر یا تهدید به خشونت است. در این کشورها احزاب سیاسی مختلف و متفاوت بر اساس قانون با هم «رقابت» آزاد می‌کنند. اصل اساسی تشکیل و فعالیت آنها، «باور و پایبندی عملی» به اصول دموکراتیک شناخته شده در قانون اساسی است. در این رقابت‌ها هیچ نیروئی خواستار مرگ یا نابودی گروه دیگر نیست. اما اگر نیروئی اصول دموکراتیک را نقض کند، می‌توان خواستار انحلال آن، آنهم از سوی دستگاه قضائی مستقل شد. روندی که البته هم سخت و هم طولانی است.

درواقع در نظام‌های سیاسی لیبرال دموکرات هر فعالیتِ کلامی یا هر عملی که ناقضِ کرامت انسانی و نقض کننده حقوق و آزادی‌های بنیادین، از جمله آزادی فکر، آزادی عقیده- تفکر یا بینشِ فکری- سیاسی، آزادی اجتماعات و... باشد، رفتاری تبعیض‌آمیز، خشونت‌آمیز، نفرت‌پراکن، غیرانسانی یا ضد انسانی است.

نباید شعارهای خشونت آمیز «مرگ بر...» را در مبارزه سیاسی دست کم گرفت، زیرا هر شعاری، یک فراخوان تلقی می‌شود، فراخوانی در تأیید یا در مخالفت با کسی یا چیزی. شعار، فقط حرف و کلام باقی نمی‌ماند، بلکه نشان دهنده آن است که فرد یا گروهی که «مرگ» و نابودی دیگران را خواستار می‌شود، پتانسیل ارتکاب به جرم را داشته و در صورت تصاحب قدرت، می‌تواند این شعار را عملی کند.

گروهی که مرگ را شعار خود می‌کند، یعنی خواستار کشتار و حذف فیزیکی به شکل علنی یا به شکل مخفیانه است. چنین نیرو یا چنین گروهی می‌تواند در صورت تصاحب قدرت سیاسی، حذف و کشتار مخالفان را از طریق اعدام، «قانونی» کند، می‌تواند با روش‌های جنایتکارانه سینماها را آتش بزند، می‌تواند با روش‌های تروریستی در سالن‌های تجمع بمب منفجر کند، می‌تواند به روش‌های مافیائی وحشت‌آفرینی کرده و قتل‌های زنجیره‌ای راه بیاندازد، می‌تواند در داخل یا خارج کشور به مخالفان حمله کرده و آنها را با چاقو سلاخی یا با تیر و تفنگ به رگبار ببندد، می‌تواند به مدارس دخترانه با گازهای سمی‌حمله کند، می‌تواند معترضان را در نیزارها به خون بکشد، می‌تواند از روی پیکر معترضان با ماشین عبور کند، می‌تواند مخالفان را با دارو به خودکشی سوق دهد و...

«شعار مرگ بر...» که علیه گروه‌های سیاسی و یا افراد مشخص و همچنین شاخصه‌های یک جریان را سر داده می‌شود (و نه مثلا مرگ بر دیکتاتور یا مرگ بر دیکتاتوری که شعارهای کلی و عام علیه یک مقام و نظام

ضدمردمی است) یک شعار دموکراتیک نیست. سردهنده‌ی چنین شعارهایی دشمن آزادی مخالف سیاسی خود است. چنین نیروئی مخالف فکری خود را تاب نیاورده و «حذف» را تنها راه کنار زدن منتقدین و مخالفین خود می‌داند.

نگاهی به آلمان

در زبان آلمانی عبارتی است که می‌گوید: Erst das Wort, dann die Tat یا Aus dem Wort kommt die Tat یعنی «اول حرف و بعد عمل!» و یا «از حرف است که عمل می‌آید». این عبارت، هشداری از دلِ تاریخ خونین آلمان است و یادآور این نکته است که حرف و کلمات مؤثرند و می‌توانند منجر به اقدامات عملی شوند– چه مثبت و چه منفی. تاریخ سیاسی آلمان به وضوح نشان می‌دهد که زبانِ تحریک‌آمیز و نفرت‌پراکن چگونه می‌تواند پیامدهای فاجعه‌بار داشته باشد. این مسئله تأکیدی است بر اهمیت مسئولیت‌پذیری در استفاده از زبان، به ویژه در حوزه سیاست و اجتماع.

آلمان در دوره نازی‌ها

در دوره آلمانِ نازی، زبان و گفتار، نقشی اساسی در بسیج مردم و مشروعیت بخشیدن به خشونت داشت:

زبان نفرت: نازی‌ها از کلمات و جملات تحریک‌آمیز برای برانگیختن نفرت علیه گروه‌های خاص، به ویژه یهودیان، کمونیست‌ها و سایر اقلیت‌ها استفاده می‌کردند.

تبلیغات: نازی‌ها به رهبری یوزف گوبلز توانستند مستقیماً بین کلمات (مانند «توطئه یهودی») و اقدامات سیستماتیک، مانند نسل‌کشی در اردوگاه‌های کارِ اجباری، ارتباط برقرار کرده و ایده‌های خود را به اجرا در بیاورند. این وقایع نشان داد که نفرت‌پراکنی و تبلیغات فقط مفاهیمی انتزاعی و یا شعار خالی نیستند، بلکه عواقب واقعی و وحشتناک می‌توانند داشته باشند.

آلمان پس از جنگ جهانی دوم و مسئولیت سیاسی

با پایان جنگ جهانی دوم، پس از ۱۹۴۵، موضوع «مسئولیت زبان» در آلمان به یکی از مباحث کلیدی تبدیل شد. سیاستمداران، روشنفکران و حقوقدانان تأکید کردند که چگونه زبان می‌تواند به گسترش افراطگرایی و خشونت کمک کند و جلوگیری از این امر ضروری است. شعار دیگر هرگز Nie wieder به معنای هرگز بازگشت به جنگ یا به فاشیسم و نسل‌کشی نه تنها به خشونت فیزیکی اشاره دارد، بلکه مسئولیت در استفاده از زبان انساندوستانه و دموکراتیک را نیز شامل می‌شود.

– در سطح سیاسی: سیاستمداران و احزاب مسئولیت ویژه‌ای در قبال زبان و بیان خود دارند تا اطمینان حاصل کنند که کلمات‌شان قابل سوء برداشت یا ابزار تحریکِ نفرت و خشونت نیست.

– در سطح اجتماعی: رسانه‌ها و مردم نیز باید نسبت به قدرت زبان هوشیار باشند و از مشارکت در گسترش نفرت و تفرقه خودداری کنند.

نمونه‌هایی از خشونت سیاسی در تاریخ چند سال اخیر آلمان

الف) قتل والتر لوبکه
سال ۲۰۱۹ والتر لوبکه سیاستمدار حزب دموکرات مسیحی- CDU توسط یک راستگرای افراطی ترور شد. قاتل تحت تأثیر گفتارهای نفرت‌برانگیز در شبکه‌های اجتماعی و بحث‌های سیاسی رادیکال قرار گرفته بود. بسیاری از ناظران تأکید کردند که زبان نفرت‌پراکن، زمینه را برای این اقدام خشونت‌آمیز و این قتل سیاسی فراهم کرد.

ب) حمله به کنیسه‌ی هاله
در همان سال ۲۱۹ در شهر هالِه – Halle توسط فردی به کنیسه‌ی یهودیان حمله شد که در فضای مجازی مربوط به راستگرایان افراطی فعال بود و ایده‌های یهودستیزانه را دنبال می‌کرد. کارشناسان معتقدند که کلمات و ایده‌هایی که در این گروه‌ها ترویج می‌شدند، مستقیماً در انجام این حمله مؤثر بوده است.

پ) نفرت‌پراکنی در سیاست
در تابستان سال ۲۰۱۷ الکساندر گاولَند از رهبران حزب آلترناتیو برای آلمان- AfD ، در یک گردهمایی انتخاباتی در حمله به آیدان اوزوغوز- Aydan Özoğuz یک چهره سیاسی از حزب سوسیال دموکرات که در آن زمان نماینده ویژه دولت فدرال در امور مهاجرت، پناهندگی و ادغام بود، گفت: «ما می‌توانیم اوزوغوز را به ایالت زاکسِن آنهالت بفرستیم و آنجا او را دفع (Entsorgen) کنیم.»

واژه Entsorgen که به معنای دفع، حذف و پاکسازی است، واکنش‌های شدیدی را برانگیخت، زیرا بار معنایی آن تداعی‌کننده‌ی اصطلاحات نازی‌ها در دوران هولوکاست است. این واژه در دوران نازی‌ها برای نابودی مخالفان یا اقلیت‌ها استفاده می‌شد. علاوه بر این، هدف گرفتن یک زن سیاستمدار ترک‌تبار را با چنین بیانی می‌توان یک توهین نژادپرستانه تلقی کرد. این واژه به دلیل تاریخ آلمان و استفاده آن در تبلیغات نازی‌ها برای توصیف «پاکسازی» یهودیان و اقلیت‌ها، حساسیت‌برانگیز است. بسیاری این کلمه را در رابطه با رویداد بالا به عنوان بیانی توهین‌آمیز و تحریک‌آمیز تفسیر کردند به ویژه آنکه مخاطب آن، سیاستمداری با پیشینه مهاجرت بود.

نمونه بالا میزان حساسیت سیاسی- اجتماعی در استفاده از کلمات را نشان می‌دهد. همچنین بر مسئولیت سیاستمداران در استفاده سنجیده از کلمات تاکید دارد. سیاستمداران از احزاب مختلف این اظهارات را محکوم کردند.

آنگلا مرکل صدراعظم وقت در همین ارتباط گفت: «چنین اظهاراتی با فرهنگ گفتگوی سیاسی ما سازگار نیست.»

حزب سوسیال دموکرات- SPD نیز این اظهارات را نژادپرستانه و توهین‌آمیز خواند.

رسانه‌ها و افکار عمومی هم این سخنان را به شدت نقد کردند. بسیاری از مردم استفاده از چنین زبانی را در سیاست آلمان غیرقابل قبول دانستند. این ماجرا به تقویت این باور کمک کرد که حزب AfD از بیان نفرت‌پراکنانه برای تحریک احساسات عمومی استفاده می‌کند.

الکساندِر گاولند که این سخنان نفرت‌برانگیز را بیان کرده بود کمی بعد مدعی شد که از منظور او سوء برداشت شده است. اما این توضیحات، انتقادها علیه بیان وی را کاهش نداد.

نتیجه‌گیری و تاثیرات بلندمدت

این حادثه باعث افزایش آگاهی نسبت به اهمیت «زبان و کلمات» در سیاست و جلوگیری از استفاده از کلماتی با بار معنایی تاریخی یا تحریک‌آمیز شد. این ماجرا همچنین بحث‌های گسترده‌تری ر درباره نژادپرستی پنهان و چالش‌های پیش روی سیاستمداران با پیشینه مهاجرتی در آلمان ایجاد کرد. آیگون اوزوغوز با وجود این حملات، به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه داد و به یکی از چهره‌های مهم در سیاست مهاجرت و انتگراسیون آلمان تبدیل شد.

این حادثه نمونه‌ای بارز از این است که چگونه کلمات در سیاست می‌توانند پیامدهای جدی داشته باشند و در صورت استفاده نادرست، اعتماد عمومی را به احزاب سیاسی و سیاستمداران خدشه‌دار کنند.

تحریک به خشونت، نفرت‌پراکنی در آلمان

در آلمان سر دادن شعارهایی مانند «مرگ بر...» یا درخواست نابودی و حذف فیزیکی مخالفان فکری و سیاسی، به شدت ممنوع است. چنین اظهاراتی به عنوان تحریک به خشونت، نفرت‌پراکنی یا تحت عنوان نقض کرامت انسانی ارزیابی شده و با قوانین سختگیرانه‌ای روبروست.

قوانین مرتبط

– قانون اساسی آلمان (Grundgesetz):
ماده ۱: کرامت انسانی غیرقابل تعرض است. هرگونه اقدام یا گفتاری که کرامت انسانی را نقض کند، با قانون مغایرت دارد.
ماده ۵: آزادی بیان تضمین شده است، اما این آزادی محدودیت‌هایی دارد؛ از جمله ممنوعیت اظهاراتی که نفرت‌پراکنی، تحریک به خشونت یا حمله به کرامت انسانی باشند.

قانون جزای آلمان (Strafgesetzbuch – StGB):
ماده ۱۳۰: تحریک به نفرت علیه گروه‌های مختلف یا تشویق به خشونت و جنایت، به ویژه اگر امنیت عمومی را تهدید کند، جرم است.
ماده ۱۱۱: تشویق به ارتکاب جرم یا تحریک به خشونت جرم‌انگاری شده است.
ماده ۱۴۰: تأیید یا ترویج جنایات جدی، از جمله تهدید به مرگ یا حذف مخالفان، ممنوع است.

قانون احزاب سیاسی (Parteiengesetz):
احزاب سیاسی باید به اصول دموکراسی و قانون اساسی پایبند باشند. هر حزبی که خواهان نابودی مخالفان یا نفی اصول دموکراسی باشد، می‌تواند تحت نظارت سازمان حفاظت از قانون اساسی (Verfassungsschutz) قرار گیرد.
در ماده ۲۱ بند ۲ قانون اساسی آلمان آمده است که: «احزاب باید به اصول دموکراتیک قانون اساسی پایبند باشند. اگر یک حزب اصول دموکراتیک را نقض کند یا اهدافی خلاف دموکراسی و آزادی‌های اساسی جامعه داشته باشد، می‌تواند از فعالیت‌های خود ممنوع شود.»

نظارت از سوی سازمان حفاظت از قانون اساسی- Verfassungsschutz
سازمان حفاظت از قانون اساسی آلمان -Verfassungsschutz وظیفه نظارت و بررسی فعالیت‌های تهدیدآمیز علیه اصول دموکراسی را دارد. این سازمان ممکن است برای نظارت بر احزاب و گروه‌هایی که به اصول دموکراتیک قانون اساسی تهدید وارد می‌کنند، وارد عمل شود. این نظارت می‌تواند شامل رصد فعالیت‌های افراطی یا ضد دموکراتیک باشد. در عمل، این سازمان بطور خاص بر احزاب و گروه‌هایی که ممکن است تهدیدی برای نظم دموکراتیک آلمان باشند، مانند گروه‌های راستگرا یا چپگرای افراطی، نظارت می‌کند.

نگاهی به گروه‌های ایرانی که اخیرا مرگ، خشونت و نفرت‌پراکنی را تبلیغ و ترویج می‌کنند

در جریان انقلاب «زن زندگی آزادی»، فعالیت شخصیت‌ها و نیروهای مختلف سیاسی ایرانی سمت و سوی تازه‌ای به خود گرفت. تظاهرات و درگیری‌های خیابانی مردم در ایران با نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی جای تردید باقی نمی‌گذاشت که این رژیم در انزوای کامل اجتماعی قرار دارد و دیر یا زود خواهد رفت. در چنین شرایطی مسئله کسبِ قدرت سیاسی به عنوان یک آلترناتیو به موضوعی مُبرم برای نیروهای سیاسی مخالف رژیم، به ویژه در خارج کشور تبدیل شده است.

شخصیت‌ها و نیروهای سیاسی ایرانی برای آنکه نشان دهند صلاحیت و توانمندی یک آلترناتیوِ دموکراتیک را دارا هستند باید به ایرانیان در داخل و همچنین خارج کشور نشان دهند که در ایده، در برنامه و در کارنامه سیاسی خود نیروئی دموکراتیک بوده و هستند. از این طریق است که می‌توان با جلب اعتمادِ بخش‌های مختلف مردم، به تدریج قوی‌تر شد و سرانجام روزی با کسب بیشترین اقبال از سوی ایرانیان، مدعی آلترناتیو سیاسی و نمایندگی بخش عمده جامعه ایران شد.

آن نیروهائی که به اصالت دموکراتیک خود باور داشته و نسبت به اقبال و حمایت بخش‌هائی از مردم ایران اطمینان دارند، تلاش خود را بر مبارزه با جمهوری اسلامی متمرکز کرده و برآنند تا با برطرف کردن ضعف‌ها و کمبودهای خود، به تقویتِ سازماندهی و تشکیلات خود بیافزایند. از آنطرف نیروهائی که غیردموکراتیک بوده و به خوبی می‌دانند حمایت قابل توجهی در بین مردم ایران ندارند، سعی می‌کنند بجای تمرکز بر جمهوری اسلامی، نیروهای مخالف خود را مورد حمله قرار دهند. شعار "مرگ بر ستمگر چه شاه باشه یا رهبر"، ریشه در همین موضوع دارد.

مبتکر این شعار نفرت‌پراکن سازمان مجاهدین خلق است. این سازمان که نیروئی ضد دموکراتیک و ضد ملی است به خوبی می‌داند که جائی در آینده سیاسی ایران ندارد. این سازمان رضا پهلوی را رقیب و دشمن سیاسی خود دانسته و بر این باور است که او (رضا پهلوی) بیشترین شانس برای رهبری دوران گذار داشته و از بالاترین حمایت مردمی برخوردار است. از این رو به مددِ دستگاه تشکیلاتی- تبلیغاتی خود شعار «مرگ بر ستمگر ...» را ساخت و پراکند. این شعار در اساس بر نفرت و انتقام نسبت به نظام پادشاهی، نفرت و انتقام نسبت به خانواده پهلوی و نفرت نسبت به

شخص رضا پهلوی که آن دو دیگر را تداعی (و نه الزاما نمایندگی) می‌کند، دامن می‌زند. این شعار نه تنها نفرت را دامن می‌زند، بلکه خشونت سیاسی را با شعار «مرگ بر...» عادی می‌کند.

سازمان مجاهدین پس از آنکه متوجه شد شعار «مرگ بر...» تا کجا ماهیت خشونت‌طلب و ضد دموکراتیک آن گروه را برملا کرده است، با تولید شعارهای دیگری، همان محتوا را دنبال می‌کند. نیروهای سیاسی مختلف چپِ ایرانی و نیروهای مختلفی که به «پنجاه و هفتی» معروف شده‌اند نیز بطور مستقیم یا غیر مستقیم گِرد این شعار جمع شده و یک ائتلاف نانوشته تشکیل داده‌اند. همسوئی عملی این نیروها با هم بار دیگر تعجب‌آور نیست، زیرا هنور از انقلابی دفاع می‌کنند که عامل اصلی جنایت و کشتار در تقریبا پنج دهه گذشته در ایران بوده است. انقلابی که به تمدن، فرهنگ، تاریخ و به سرزمین ایران تا مرز نابودی، آسیب وارد کرده است. این نیروها در دفاع خود از انقلاب ۵۷ بر مشترکات خود تاکید می‌کنند.

«پنجاه و هفتی‌ها» در این نکات با هم مشترک هستند: آمریکاستیزی، غرب‌ستیزی، یهودستیزی، اسرائیل‌ستیزی، دفاع از انقلاب به معنی خشونت و اقدامات مسلحانه و دفاع از اقدامات مسلحانه و تروریستی در جهان تحت عنوان دفاع از نیروهای رهائی‌بخش و...

این شعار به خوبی نشان می‌دهد که این نیروها دشمن دموکراسی، دشمن تکثر، دشمن تولرانس و رواداری بوده و فقط اگر به بازی گرفته شده و در قدرت سیاسی سهم داشته باشند، حاضرند موقتا کوتاه بیایند. موقتا کوتاه می‌آیند تا با تقویت خود و زمینه‌سازی‌های لازم برای انحصارطلبی و قبضه‌ی کامل قدرت در زمانِ مناسب خیز برداشته و با حذف هرگونه مخالف و دگراندیش و... اقتدارگرائی خود را، اینبار با نامی‌جدید، حاکم سازند. تاریخ معاصر نمونه‌های مختلفی چون هیتلر، استالین، مائو، پولپُت را به خوبی به یاد ما می‌آورد. شخصیت‌ها و نیروهای سیاسی که در شعارهایشان «مرگ بر...» موج می‌زد و هرگاه به قدرت رسیدند، تا آنجا که توانستند آن را عملی کردند.

ایران آزاد آینده

ایرانِ آزاد، ایرانِ نوین، ایران رها شده از حکومت اسلامی به شعارهای «مرگ بر...» نیاز ندارد. رقابت سیاسی باید در فضای بدون خشونت و بدون نفرت‌پراکنی جریان داشته باشد. نقد تفکر و اندیشه سیاسی لازمه زندگی دموکراتیک است. اتهام زدن، افترا، شایعه‌پراکنی، نفرت‌پراکنی، خشونت کلامی و سرانجام خشونت فیزیکی به هر شکلی و در هر حد و اندازه‌ای و از سوی هر نیروئی، جائی در فرهنگ و منش دموکراتیک ندارد. چنین نیروهائی را باید از خود راند، باید از آنها با نام و نشان یاد کرد، نباید با آنها به جرّ و بحث و درگیری پرداخت. باید در مورد آنها روشنگری کرد تا به مرور زمان منزوی و منزوی‌تر شوند. باید در برابر آنها به قدرت تشخیص و به شعور مردم باور داشت و آگاهی و توانمندی عمومی برای تشخیص گفته‌ها و ادعای ضد دموکراتیک و ضد ملی را تقویت کرد. این مبارزه باید طوری پیش برود که مبارزه اصلی، یعنی مبارزه با جمهوری اسلامی به حاشیه برده نشود. منحرف شدن از مبارزه با جمهوری اسلامی و پخش کردن انرژی در کانال‌های مختلف، خواست جمهوری اسلامی است. این مبارزه‌ای است طولانی که به هوشیاری، فرانگری و اتخاذ تاکتیک‌های مناسب در زمان مناسب نیاز دارد.

اگر امروز موفق شویم نیروهای ضد دموکراتیک و خشونت‌طلب و افراطی- از هر سو و به هر نامی- را به انزوا بکشانیم، در دوران گذار و در فردای بعد از جمهوری اسلامی مشکلات کمتری خواهیم داشت. برای این نیروها خونریزی و تخریب و آشوب، راهی است برای مطرح کردن خود و امتیاز گرفتن. آنها می‌خواهند با ترور و ایجاد وحشت، مردم را به حاشیه رانده و خود میداندار معرکه شوند.

نزدیک به پنج دهه‌ی مرگبار و با کشتاری که حکومت اسلامی بر ایران حاکم کرد، ایرانِ ما شایسته آزادی، آرامش، دموکراسی و رفاه است. هر نیروئی که خشونت و کینه و نفرت را با هر نام و تحت هر شعاری مطرح کند، نیروئی است غیردموکراتیک که با عمل‌اش تنها بر ادامه عمر حکومت اسلامی می‌افزاید.